



مؤسسه و به قلم جوزف نای منتشر کرد:

آیا چین دارای نقطه ضعف‌های نهانی است؟

مؤسسه سال ۲۰۱۹ در مقاله‌ای با عنوان «آیا چین دارای نقطه ضعف‌های نهانی است؟» () به قلم جوزف نای به این موضوع اشاره کرد که: «هیچ کس نمی‌داند آینده چین چطور رقم خواهد خورد، و پیش‌بینی‌های اشتباه مبتنی بر فروپاشی سیستمی و رکود چین نیز تاریخچه درازمدتی دارند. هیچ یک از این دو محتمل نیستند، اگرچه این کشور با چالش‌های متعددی مواجه است که بسیار جدی‌تر از آنچه که بسیاری از صاحب‌نظران گمان می‌کنند، هستند.»

شی جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین ظاهراً در مسیر موفقیت قرار دارد. او به نیمه تاریک ماه کاوشگر فرستاده، بر روی صخره‌های دریایی مورد مناقشه در دریای جنوبی چین جزایر مصنوعی ساخته، و اخیراً ایتالیا را تحریک کرده که به رابطه خود با شرکای اروپایی‌اش پشت پا زده و به طرح یک کمربند، یک جاده چین ملحق شود. در عین حال، موضع یک‌جانبه‌گرایانه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، نفوذ و قدرت نرم آمریکا را کاهش داده است.

عملکرد اقتصادی چین طی چهار دهه گذشته حقیقتاً چشمگیر بوده است. این کشور اکنون شریک تجاری اصلی بیش از صد کشور جهان (در مقایسه با نصف این رقم برای ایالات متحده) است. رشد اقتصاد چین کاهش یافته است، اما نرخ رسمی ۶ درصد رشد سالانه آن بیش از دو برابر نرخ رشد آمریکا است. پیش‌بینی همگان این است که اقتصاد چین از لحاظ بزرگی در دهه پیش رو از اقتصاد آمریکا پیشی می‌گیرد. شاید اینطور باشد. اما این احتمال نیز وجود دارد که شی جین‌پینگ دارای یک مشکل پنهانی باشد. هیچ کس نمی‌داند آینده چین چطور رقم خواهد خورد، و پیش‌بینی‌های اشتباه مبتنی بر فروپاشی سیستمی و رکود چین نیز تاریخچه درازمدتی دارند. با اینکه به عقیده من هیچ یک از این دو محتمل نیستند، اما خرد جمعی در مورد نقاط قوت چین بزرگنمایی می‌کند. غربی‌ها شکاف‌ها و دو دسته‌گی در دموکراسی‌های خود را می‌بینند و می‌پذیرند، اما تلاش‌های موفق چین در پنهان‌سازی مشکلاتش نمی‌تواند باعث برطرف شدن آنها شود. چین‌شناسانی که بیشتر از من می‌دانند، دست کم پنج مشکل اساسی و بلندمدت را برمی‌شمارند که چین با آنها مواجه است. مورد اول وضعیت جمعیت‌شناختی نامطلوب این کشور است. نیروی کار چین در سال ۲۰۱۵ به اوج خود رسید، و این کشور مرحله بهره‌برداری از منافع آسان ناشی از شهری‌سازی را پشت سر گذاشته است. جمعیت این کشور در حال پیر شدن است، و چین با هزینه‌های رو به رشد در زمینه سلامت روبرو خواهد شد، مسئله‌ای که آمادگی بسیار کمی برای آن دارد. این مشکل بار قابل توجهی را بر اقتصاد تحمیل کرده و نابرابری فزاینده در این کشور را تشدید خواهد نمود.

دوم، چین نیاز به تغییر الگوی اقتصادی خود دارد. در سال ۱۹۷۸، دنگ شیائوپینگ با هوشمندی چین را از مدل خودبستگی مائوئیستی به الگوی رشد صادرات‌محور آسیای شرقی (که ژاپن و تایوان با موفقیت در آن پیش‌تاز هستند)، تغییر داد. با این وجود، امروزه چین این مدل و تحمل دولت‌های خارجی که آن را میسر ساختند را پشت سر گذاشته است.

برای مثال، رابرت لایت‌هایزر نماینده تجاری ایالات متحده در حال تمرکز بر روی عدم دوسویه‌گی تجاری، یارانه به شرکت‌های تحت مالکیت دولت، و انتقال اجباری مالکیت معنوی است که چین را قادر ساخته شرایط را به نفع خودش تغییر دهد. اروپایی‌ها نیز در حال اظهار ناخشنودی از این مسائل هستند. به علاوه، سیاست‌های مالکیت معنوی چین و کاستی‌ها در زمینه حاکمیت قانون، در حال دلسرد کردن سرمایه‌گذاران خارجی است، که به قیمت از دست دادن حمایت سیاسی بین‌المللی تمام می‌شود که اغلب با این سرمایه‌گذاری‌ها همراه است. میزان بالای سرمایه‌گذاری دولتی و یارانه‌های دولت چین به شرکت‌های تحت مالکیت دولت، ناکارآمدی در تخصیص سرمایه را پنهان می‌سازد.

سوم، در حالی که چین به مدت بیش از سه دهه از ثمره سهل‌الوصول اصلاحات نسبتاً آسان بهره‌مند شده است، انجام تغییراتی که اکنون به آنها نیاز دارد بسیار دشوارتر است: یک دستگاه قضایی مستقل، عقلانی‌سازی شرکت‌های تحت مالکیت دولت، و آزادسازی یا حذف سیستم هوکو مربوط به ثبت‌نام‌های سکونت (که جابجایی افراد را محدود کرده و به نابرابری دامن می‌زند). به علاوه، اصلاحات سیاسی دنگ مبنی بر تفکیک حزب و کشور از یکدیگر، توسط شی جین‌پینگ لغو و به حالت اول بازگردانده شده است. موضوعی که ما را به مشکل چهارم می‌رساند. جالب این است که چین قربانی موفقیت خودش شده است. مدل لنینیستی اعمال شده توسط مائو در سال ۱۹۴۹ تناسب خوبی با سنت شاهنشاهی چین داشت، اما توسعه اقتصادی سریع، چین و نیازهای سیاسی آن را دستخوش تغییر کرده است. چین به یک جامعه شهری طبقه متوسط بدل شده است، اما نخبگان حاکم بر آن همچنان در منطق سیاسی مصادره به مطلوب گیر کرده‌اند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که تنها حزب کمونیست می‌تواند چین را نجات دهد و لذا هر گونه اصلاحاتی می‌بایست انحصار این حزب در قدرت را تحکیم کند. اما این دقیقاً همان چیزی است که چین به آن نیاز ندارد. اصلاحات ساختاری عمیقی که می‌تواند چین را از اتکا به مقادیر بالای سرمایه‌گذاری دولتی و شرکت‌های تحت مالکیت دولت دور سازند، مورد مخالفت نخبگان حزب کمونیست (که ثروت کلانی از نظام موجود به دست می‌آورند) واقع می‌شوند. کمپین ضد فساد شی جین‌پینگ نمی‌تواند بر این مقاومت غلبه کند و صرفاً یک طرح ناامیدکننده است. در سفری که اخیراً به پکن داشتیم، یک اقتصاددان چینی به من گفت که سالانه یک درصد از تولید ناخالص داخلی صرف کمپین ضد فساد می‌شود. یک تاجر چینی به من گفت رشد واقعی این کشور کمتر از نصف رقم رسمی آن است. شاید به کمک پویایی بخش خصوصی بتوان با این مشکل مقابله کرد، اما حتی در این بخش نیز به خاطر نگرانی درباره از دست دادن کنترل، نقش حزب در حال افزایش است.

در نهایت، کمبود قدرت نرم چین را می‌توان به عنوان مشکل پنجم برشمرد. شی جین‌پینگ رؤیای چینی بازگشت به عظمت جهانی را مطرح کرده است. با کُند شدن سرعت رشد اقتصادی و افزایش مشکلات اجتماعی، مشروعیت حزب به صورت فزاینده‌ای متکی بر متوسل شدن به این ایده‌های ملی‌گرایانه خواهد شد. در طول دهه گذشته چین میلیاردها دلار خرج افزایش جذابیت خود برای کشورهای دیگر کرده است، اما نظرسنجی‌های عمومی بین‌المللی نشان می‌دهند که چین بازده خوبی از این سرمایه‌گذاری خود دریافت نکرده است. سرکوب اقلیت‌های قومی در دوسر ساز، زندانی کردن و کلاهی حقوق بشر، برقراری یک حالت نظارت و زیر نظر گرفتن شهروندان، و طردکردن اعضای خلاق جامعه مدنی مانند هنرمند مشهور آی وی‌وی، جذابیت چین را در اروپا، استرالیا و ایالات متحده تضعیف نموده است. چنین سیاست‌هایی ممکن است

به اعتبار چین در برخی از کشورهای مستبد لطمه‌ای وارد نکند، اما مبنای ایدئولوژیکی استبداد مدرن با مبنای کمونیسم تفاوت دارد. دهه‌ها پیش، انقلابی‌های سراسر جهان از آموزه‌های مائو الهام می‌گرفتند. امروزه، هرچند تفکرشی جین‌پینگ پیرامون سوسیالیسم با خصوصیات چینی در اساسنامه حزب ارج نهاده شده است، اما جوانان اندکی در کشورهای دیگر معتقد به این شعار هستند. چین کشوری با نقاط قوت عالی است، اما نقطه‌ضعف‌هایی نیز دارد. استراتژی آمریکا باید از بزرگنمایی هر دو (هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف) پرهیز کند. اهمیت چین افزایش خواهد یافت، و رابطه بین چین و آمریکا به شکل یک رقابت همراه با مشارکت خواهد بود. ما نباید هیچ یک از دو بخش این توصیف را فراموش کنیم. احتمال نمی‌رود که هیچ کشوری، از جمله چین، در یکی دو دهه آینده از لحاظ قدرت کلی از ایالات متحده پیشی بگیرد؛ اما همزمان با قدرتمند شدن چین و سایر کشورها، آمریکا باید یاد بگیرد که قدرت را به اشتراک بگذارد. ایالات متحده با حفظ ائتلاف‌های بین‌المللی و نهادهای داخلی خود، از برتری نسبی برخوردار خواهد بود.

برای مطالعه و دریافت این مقاله، روی لینک زیر کلیک کنید.